

- پیشگفتار مجموعه: بازخوانی متون یازده
- مقدمه‌ی ویراستار پانزده
- دفتر اول: ۱
- ۱- موسا گفت که از من کی باشد عالم‌تر در جهان ۳
- ۲- تو می‌گویی یا می‌شنوی؟ ۴
- ۳- چون خود را به دست آوردی، خوش می‌رو ۸
- ۴- معلّمی می‌کردم ۱۲
- ۵- بازی می‌کردیم و کشتی می‌گرفتیم ۱۵
- ۶- ماهی است که ماهی را می‌خورد ۱۹
- ۷- حیوان باشد، پلنگ باشد ۲۲
- ۸- تو کیستی؟ ۲۴
- ۹- این چه‌گونه است که گشایش نمی‌شود؟ ۲۶
- ۱۰- تماشا آن کس را باشد که پیل را تمام دید ۲۸
- ۱۱- عقل حجاب است و دل حجاب و سر حجاب ۳۲
- ۱۲- هر چه گفتند گویندگان، پوستِ اَلف خاییدند ۳۶
- ۱۳- در اینجاست آن اژدهای هفت‌سر ۴۱
- ۱۴- من مُرید نگیرم، من شیخ می‌گیرم ۴۴
- ۱۵- گوهر دست به دست می‌آید ۴۹

- ۱۶- از کجا یابد حادث قدیم را ۵۱
- ۱۷- خلیفه منع کرده است از سماع کردن ۵۴
- ۱۸- این کار دل است، کار پیشانی نیست ۵۶
- ۱۹- یکی در خانه‌ی او درختی پیدا شد ۵۹
- ۲۰- مدرسه‌ی ما این است: این چار دیوار گوشتی ۶۲
- ۲۱- چون به قونیه رسیدی، سلطانی ست عادل: کسی بر کسی ظلم نکند ۶۷
- ۲۲- پادشاه درآمد در قلعه ۷۰
- ۲۳- بیرون رویم و این سبَلت‌ها را پست کنیم ۷۲
- ۲۴- ای سخن‌بی‌حرف، اگر تو سخنی، پس اینها چیست؟ ۷۵
- ۲۵- گَبر کسی که از من گشایش طلبد ۷۹
- ۲۶- من هرگز بد نیندیشم ۸۳
- ۲۷- شاه از این اسب فرو نمی‌آید ۸۵
- ۲۸- با خلق اندک‌اندک بیگانه شو ۸۸
- ۲۹- خری را بار کنی خرواری کتاب؟ ۹۱
- ۳۰- تماشا می‌روی؟ بیا اندرون من تماشا کن ۹۳
- ۳۱- خانه پُر است - یک سوزن را راه نیست ۹۷
- ۳۲- دیر و دور تا چو ما دو کس به هم افتد ۹۹
- ۳۳- سخن بگو ۱۰۲
- ۳۴- نومید مشو - که اومیدهاست ۱۰۵
- ۳۵- از آن نیست بیار ۱۰۷
- ۳۶- نیاز، نیاز، نیاز ۱۱۰
- ۳۷- مرگ تو را از دور می‌بیند، می‌میرد ۱۱۳
- ۳۸- خُنک آن که مولانا را یافت ۱۱۶
- ۳۹- شاهدی بگو تا عاشق شوی ۱۱۷
- ۴۰- وصل تو بس عزیز آمد ۱۲۰
- ۴۱- اگر تو هیچ خط ندانستی، تو را خط می‌آموختم ۱۲۳
- ۴۲- بی‌ادبی‌ست پیش شما شرح گفتن ۱۲۶

- ۴۳- با هیچ خلق سخن نگفتم، الا با مولانا ۱۲۸
- ۴۴- دیدن شیخ نتوان بی اختیار شیخ ۱۳۱
- ۴۵- اگر سیصد خواهند، تو چهارصد بده ۱۳۴
- ۴۶- هیچ نمی بینند در عشق سرّی و سروری ۱۳۶
- ۴۷- سخن من به فهم ایشان نمی رسد ۱۳۹
- ۴۸- اینها همه دنیااند، به دنیا زنده اند ۱۴۲
- ۴۹- درویش را از تَرُشی خلق چه زیان؟ ۱۴۴
- ۵۰- مرا با این عوام هیچ کاری نیست ۱۴۶
- ۵۱- دشمن علی، دوست ابوبکر؟ ۱۴۸
- ۵۲- من با یاران طریق راستی خواستم که بورزم ۱۵۰
- ۵۳- سخن را مجال نیست، تنگ است ۱۵۱
- ۵۴- احوال عاشق را هم عاشق داند ۱۵۴
- ۵۵- این مردمان به نفاق خوشدل می شوند ۱۵۹
- ۵۶- پای در دوستی تو نهادم، گستاخ و دلیر ۱۶۳
- ۵۷- به هر که روی آریم، روی از همه ی جهان بگرداند ۱۶۷
- ۵۸- اگر اسبی بخری تا بروم، چه شود؟ ۱۷۰
- ۵۹- من مُردم و مولانا مُراد مُراد ۱۷۲
- ۶۰- بیا تا کنارت گیریم ۱۷۴
- ۶۱- چرا جواب اینها نمی گویی؟ ۱۷۶
- ۶۲- شاه از ماتخانه بگریزد ۱۷۹
- دفتر دوم: ۱۸۱
- ۶۳- رنجها گذشت و کدورتها گذشت ۱۸۳
- ۶۴- این سخن که مولانا نبشت در نامه مهیج است ۱۸۶
- ۶۵- ما این شمس را از حلب آوردیم ۱۸۹
- ۶۶- جمال مرا مولانا دیده بود، زشتی مرا ندیده بود ۱۹۲
- ۶۷- دنیا را چه زهره باشد که مرا حجاب کند؟ ۱۹۴
- ۶۸- من در شناخت مولانا قاصرم ۱۹۵

- ۶۹- مقصود از وجودِ عالمِ ملاقاتِ دو دوست بود ۱۹۶
- ۷۰- آنچه ما را باطن است، ظاهر همان است ۲۰۱
- ۷۱- من آشناام: فلان ابن فلان ۲۰۵
- ۷۲- ای منبر، تو را نمی گویم ۲۱۰
- ۷۳- حقیقتِ این سخن به ایشان نرسید ۲۱۲
- ۷۴- مولانا شیخی را بشاید، آلا خود نمی دهد خرقة ۲۱۵
- ۷۵- در سپاهان، نان با مِسمار فروشند ۲۱۷
- ۷۶- صد هزار موش زهره ندارند که در گربه بنگرند ۲۱۹
- ۷۷- شادی را رها کرده، غم را می پرستند ۲۲۲
- ۷۸- صحبتِ اهلِ دنیا آتش است ۲۲۵
- ۷۹- اندرونِ محمود همه آياز است، اندرونِ آياز همه محمود ۲۲۷
- ۸۰- همه جفا با آن کس کنم که دوستش دارم ۲۲۹
- ۸۱- بدان که این از توست ۲۳۱
- ۸۲- سخن با خود توأم گفتن ۲۳۴
- ۸۳- آن بنده‌ی نازنینِ ما میانِ قومِ ناهموار گرفتار است ۲۳۶
- ۸۴- سخن در من ماند ۲۳۹
- ۸۵- خواب دیدم که جمعیتی داشتیم عظیم ۲۴۱
- ۸۶- اهلِ جنگ را چه گونه مَحْرَمِ آسار کنند؟ ۲۴۲
- ۸۷- سلام ما حصار است ۲۴۴
- ۸۸- هیچ مرا با رنج نسبتی نیست ۲۴۹
- ۸۹- در بهتری باید کوشید ۲۵۲
- ۹۰- غَوَاصِ مولاناست و بازرگان من و گوهر میانِ ماست ۲۵۴
- ۹۱- هر نشان که هست نشانِ طالب است، نه نشانِ مطلوب ۲۵۷
- ۹۲- تا وعده نیاید، چه کند؟ ۲۵۹
- ۹۳- همه‌ی عالمِ غَلبیرِ زنی، چنین صدری نجویی ۲۶۳
- ۹۴- خدا هیچ رنج به مولانا مرساناد ۲۶۵
- ۹۵- آن را برون انداز و از این پُر شو ۲۶۹

- ۹۶- آخر، چه گونه است که با ما نمی باشی؟ ۲۷۲
- ۹۷- مرا از آن کباب های زهرا آرزوست ۲۷۵
- ۹۸- ای مولانا، برون آی ۲۷۷
- ۹۹- باز، به قونیه بیایم ۲۸۰
- ۱۰۰- مولانا آغاز نهاد رفتن را ۲۸۳
- ۱۰۱- آفتاب است که همه ی عالم را روشنی می دهد ۲۸۶
- ۱۰۲- من بر آن عزم نیامده بودم که بروم ۲۸۸
- ۱۰۳- سخن مرا جایی باز مگو ۲۹۰
- فهرست ها: ۲۹۳
- واژه نامه ۲۹۵
- نام نامه ۳۰۷